

دروغ چرا!!؟

این چه اصراری است که رئیس دولت کودتا، به سادگی بدیهیاتی را منکر می‌شود که برای بیشتر مردم داخل و خارج مثل روز روشن است!؟

کسی که دولتمرد دیگری را دعوت می‌کند که بیائید "مرد و مردانه"! با هم گفتگو کنیم، چرا مرد و مردانه از عملکرد حاکمیتی که نماینده آنست دفاع نمی‌کند و با شیوه‌ای که تحقیر و تمسخر دیگران را برمی‌انگیزد، از آن فرار می‌کند!؟ ... به سادگی می‌تواند بگوید دولت در کار دستگاه قضا دخالت نمی‌کند و این حکم برخی فقیهان ماست و من فقیه نیستم؟

آقای "احمدی نژاد" در پاسخ خانم "کریستیان امان‌پور"، خبرنگار شبکه "سی ان ان" درباره حکم سنگسار خانم "سکینه محمدی آشتیانی"، آن را خبری جعلی و تبلیغاتی منفی که توسط دولتمردان آمریکائی به رسانه‌ها القاء شده است عنوان کرد و اظهار داشت:

"من نماینده حکومت ایران هستم و چگونه است که من از آنچه شما می‌گوئید اطلاعی ندارم!؟"

البته ایشان آمار و بدیهیاتی دیگر مثل: چهار برابر شدن اعدام‌ها در دوران ریاست جمهوری خود و حاکم شدن سپاهیان در دیکتاتوری نظامی موجود ایران را انکار و تصور می‌کند مردم دنیا و ملت ایران همچون اقلیتی که با تبلیغات دروغین مغزشوئی شده‌اند، از حقایق موجود بی‌خبر هستند!؟

کسی که می‌خواهد درباره: "آسیب شناسی مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل" در اجلاس عمومی سازمان ملل سخنرانی کند و جامعه جهانی را به "عدالت و معنویت" ارشاد نماید!! آیا نباید قبلاً جایگاه دروغ را در اخلاق و معنویت بررسی نماید و بازتاب آنرا به خصوص در ذهنیت مردمانی که دروغ را، برخلاف آنان که به دروغ مصلحت‌آمیز روزانه خو گرفته‌اند، از زشت‌ترین خصلت‌های آدمی می‌دانند بشناسد!؟

این چه پدیده‌ای است که فردی ادعای "هاله نور" کند و میلیونها نفر هم فیلم آنرا در دیدار با آیت الله جوادی آملی دیده باشند، آنگاه در پاسخ خبرنگاران بگوید: "من هم این موضوع را شنیده‌ام!! تا نه دروغ گفته باشد، نه راست!

هم مردم را خس و خاشاک بنامد، و هم در روز روشن آن را انکار کند؟ ... هم ادعای "آزادی‌های مطلق در ایران" کند، و هم شاهد شکستن قلم‌ها، بریدن زبان‌ها و خفه کردن صدای، حتی دراویش! باشد؟

به راستی از نظر آسیب شناسی اخلاقی و دینی بسیار حائز اهمیت است که چگونه کسانی با ادعاهای کرکننده گوش فلک در دین و معنویت، می‌توانند بدیهی‌ترین اصول اخلاقی را پایمال کنند!؟

البته این پدیده بسیار آشنائی در دین است که نشانه‌های آن را، هم از زبان حضرت عیسی مسیح(ع) در انجیل، در باره روحانیون ریاکار می‌بینیم و هم در قرآن و کلمات پیشوایان اسلامی در مذمت متولیان مردم فریب.

نشانه "صدافت" يك مؤمن، انطباق دل با زبان است، به گونه‌ای که زبان منعکس کننده آینه‌وار مکنونات قلبی باشد. در غیر این صورت "نفاق" شمرده می‌شود که دلالت بر دوگونه بودن و تعارض ظاهر و باطن است.

قرآن درباره منافقین آورده است که:

"بازبانان چیزی را می‌گویند که در دلشان نیست" (يُؤَلُّونَ بِاللِّسَانِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ - فتح ۱۱).

و یا:

"تو آنها را در لحن قولشان می‌شناسی" (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ۗ - محمد ۳۰).

"الحن قول" از نظر زبان عربی، برگرداندن ظاهر کلام از قاعده خود و به کنایه و تعریض سخن گفتن است، به گونه‌ای که مخاطب را منحرف و گمراه نماید. یعنی بازی کردن با کلمات و به کاربردنش در منظوری غیر واقعی و فریبکارانه.

ممکن است برخی مدعیان ولایت تصور کنند دروغ گفتن به دشمن و زبان‌بازی با غیر خودی‌ها، خُده شرعی!! است و مانعی ندارد، اما کسی که ولایتش را یدک می‌کشند، در منشور حکومتی خویش خطاب به مالک اشتر، در مذمت کاربرد "الحن قول" در قرارداد و مناسبات با دشمنان فرمود:

"... هرگز دشمن را فریب مده که جز جاهل شقاوت پیشه نسبت به خدا چنین نکند!..... در پیمان با دشمن هیچ دغل بازی، خیانت و خدعه‌ای بکار مبر.... هرگز پیمانی (آنهم بادشمن!!) مبنده که در آن تأویل، راه یابد و هرگز با "الحن قول" (عبارت‌های دوپهلوی و ایهام‌گونه) با او سخن مگو."
(نهج‌البلاغه نامه ۵۳ بند ۲۲ به بعد)

قرآن "بیچش کلام" و هنر زبان بازی را هم که شیوه برخی روحانیون امت‌های پیشین برای فریب توده‌های مردم، درجا انداختن سخنان خود به جای کلام حق بوده، مذمت کرده است:

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ.... (آل عمران ۷۸).

هرچند در میان مردمانی که نزول‌خواری میلیونی را با کلاه شرعی معامله با یک کبریت! حلال می‌کنند، وجوه شرعی را با ده بار دست به دست کردن با توافق گیرنده، به یک دهم تقلیل می‌دهند، "دروغ مصلحت‌آمیز!" هم توجیهی می‌شود برای فرار از بیان "راستی" که به زعم خودشان "فتنه انگیز" می‌آید!

آن پیشوای عدالت در فراز حکیمانه دیگری در مذمت نفاق زبانی فرمود:

"ایمان هیچ بنده‌ای راست نمی‌گردد، مگر دلش راست گردد، دلش نیز راست نمی‌گردد مگر زبانش راست گردد." (خطبه ۱۷۶ نهج‌البلاغه)

از قول "خواجه نصیرالدین طوسی" در راز بی‌اخلاقی بعضی مدعیان مسلمانی که ذره‌ای بر اخلاق نیستند نقل کرده‌اند که خطاب به شیخ کسلان گفت:

"ای شیخ تو کوشش‌ها در دین مبین کرده‌ای و اصول اخلاق محمدؐ را که سلام خدا بر او باد می‌دانی. همانا محمدؐ و جانشینانش بسیار از اخلاق گفته‌اند و از بامداد که مؤمن از خواب برمی‌خیزد تا هنگامی که شبانگاه با بانویش همبستر می‌شود، راه را بر او شناسانده‌اند، اما دلیل آن که این‌ها ذره‌ای بر اخلاق نیستند و بی‌اخلاق‌ترین مردمانند چنین است..."

... در اسلام (تصوری) آنها هرگاه به تو فرمائی می‌دهند، آن فرمان "اما" و "اگر" دارد:
در اسلام تو را می‌گویند دروغ نگو.... اما (کسانی می‌گویند) دروغ به دشمنان اسلام را باکی نیست!
قتل مکن.... اما (کسانی می‌گویند) قتل نامسلمان (بخوانید زیر ماشین کردن، از بام انداختن، از پل پرتاب کردن، سنگسار کردن، زیر شکنجه کشتن جوانان و...) را باکی نیست!
تجاوز نکن.... اما تجاوز به نامسلمان را باکی نیست!
این "اماها"ست که عده‌ای را گمراه کرده و به گمان خود دیگران را نابکار و نامسلمان (بخوانید فتنه‌گر، بی‌بصیرت، ضد انقلاب، جاسوس، فریب خورده و...) می‌بینند و خدا را از خود راضی و شادمان تصور می‌کنند.

"آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنین (مدعیان شناسنامه‌ای ایمان) به یاد خدا و حقایقی که نازل کرده خاشع گردد و همچون دین‌داران پیشین نباشند که مهلتشان طولانی گشت و دل‌هایشان به قساوت نشست و بیشترشان از حقیقت خارج شدند" (حدید ۱۶)؟!

عبدالعلی بازرگان
۲۹ شهریور ۱۳۸۹
۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰